

رساله تکوین

اصل هیجدهم وحدت جمعیه حیطیه انبساطیه کلیه حقه حقیقه
 فوق وحدت فرقیه انفصالیه جزئیه است زیرا که او محیط است باعداد
 و کسور و جامع کل اعداد است و همه نباتات را در حلقه خود
 جمع میکند و هیچ چیز از سلسله و دایره آن خارج نیست و این
 همان یکی است که دو ندارد و هیچ عددی ضد و مقابل آن نیست
 بخلاف وحدت انفصالیه که در مقابل اعداد واقع شده و غیر وضد
 کل اعداد است و با کثرت نزاع داده. وحدت حقیقی همان وحدت است
 که بصورت ظاهر از جمع همه کثرات پدید آمده و نداننده منشأ کثرات است
 و جمع الجمع مبیانات صرفه و متخالفات محضه مینماید و آن رتبه بیانست
 که رتبه جمع الجمع باشد و اما وحدت انفصالیه فرقیه جزئیه در
 رتبه فرقان واقع است و قرآن برزخ است میان این دو وحدت و
 کلمه اسانیه یعنی انسان حقیقی صاحب وحدت کلیه حیطیه جمعیه
 نوریه حقه حقیقه است و از این جهت او را کون جامع گفته اند
 مجمع البحرین اگر خواهی وی است صورتاً جام است و در معنی می است
 اصل نوزدهم اساس معرفت حقایق وجودی و شناختن بدو و
 قابل شدن ناسخ و منسوخ است بل الایحکامالات وجودیه هیچ معنی
 نخواهد داشت (ما عرف الله بشی کما عرف بالبداء) و معنی ناسخ و منسوخ
 آن نیست که آیت ثانی آیت نخستین را ابطال و محو سازد و آنرا
 الفا و تنزیف نموده معلوم کند که خطا و غلط سهو بوده است بلکه
 ناسخ و منسوخ یابد امریست طبعی در کل موجودات و هر چیزی
 در عالم وجود همیشه بکمال رسید اینصورت منسوخ شده صورت
 اکمل ظاهر میشود نهایت این است که ظهور صورت ثانوی گماهی
 مفسر صورت اولی است یعنی با او موافق و مطابق مینماید و گاهی مخالف

صورت نخستین است | مثلا از میان يك برك سبزی گاهی بر کی بهمان صورت ظاهر میشود و گاهی کلی برك دیگر ظهور میکند ولی در هر حال صورت ثانی مکمل و متمم و مصدق صورت نخستین خواهد بود و معنی ناسخ و منسوخ یا بدا بحسب مآل یکی است فقط فرقی که هست بدا در آیات تکوین است و ناسخ و منسوخ در آیات تشریح و خلق هر ظهوری تا کمال ظاهر نکند ظهور دیگری ظاهر نخواهد شد و ظهورات لا یتناهی است و هر کس باین معنی قایل بشود که بعد از این ظهور ظهور دیگری نیست اصحاب حد و اهل وقوف است و باقطاع فیض قایل شده و همچنین اگر قایل بشود که شقاوت و سعادت نفوس ازلی است و تغییر بردار نیست او نیز منکر بدا گشته و باز اگر کسی بگوید قبل از کامل شدن ظهور نخستین آیت دیگر ظاهر شد حجت سامری و طاغوت اکبر و دجال است یا اینکه بگوید بلاسبب شقی سعید و سعیدی شقی شد انکس ابلیس و شیطان است زیرا که نظام طبیعی و قانون فطرت در همه امور جاری است و خلقت تابع قوانین وجود است و ممکن است که انسان بعضی یا کل کتب و شرایع انبیا را منکر شود ولی ممکن نیست يك کلمه از کتاب و قانون طبیعت را انکار نماید اما کدام کتاب کتاب خلقت اصلی و قانون فطرت الهی که نسخه اصل آن در عقول طولیه مستکفیه فلکیه است و الا در این کتاب تکوینی عرضی بواسطه تصادف اعراض و تهاجه الواح باره غلطات روی داده که محتاج تصحیح و اصلاح است و شرایع الهیه و افکار حکمیه همه از برای اصلاح این غلطانست و گرنه بر قلم صنع هر گاه خطائی نرفته بود این همه احتیاج به ماجراها از برای چه بود پس آن کتاب خلقتی که چون لوح محفوظ محو و اثبات ندارد ام الکتاب فطرت صافی و طبیعت سازجه انسانی است که نسخه اصلیه و کون جامع تکوین و تشریح هر دو اوست

مجمع البحرین اگر خواهی وی است صورتاً جام است و در معنی می است
دائرة نخستین دایره تکوین است و آن مشتمل بر دو قوس
است نزول و صعود

قوس اول قوس نزولی است و تقسیم میشود بدو وتر
وتر اول در بیان کرات و عناصر و موالید که مشتمل است
بنوزده جوهر

(جوهر نخستین در بیان ابتدای آفرینش و پیدایش اجرام علوی)

بس از استکشافات بسیار حکمای عصر نوزدهم چنین یافتند
که ابتدای پیدایش اجسام کیهانی از آتش پاره سیال است یعنی نوری
که ممتاز با آب باشد چه یکی ماده هستی است و دیگری مایه
حیات و هوا از ترکیب آتش و آب حاصل شده و فضا از هوا پیدا
شده و حکمای فرس عالم را از آنجهت سپهر گفته اند که سه بهر است
دو جزء ترکیب و یک صورت حاصله چنانکه لفظ آفتاب نیز مرکب
از آب و تاب است و مال کتب سخنان سماوی نیز در سهر تکوین
همه باین است و در نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام فرموده است
(ثم انشاء سبحانه فتح الاجواء و شق الارحاء و سكاتك الهوا)

زیرا که لازمه ذات و طبیعت هوا احداث فضا و مکان است و این
خاصیت یعنی تشکیل فضا برای هوا پس از ترکیب نور و حیات
یعنی آب و آتش پیدا میشود بواسطه حرکت دوری سرمدی که لازمه
و باید دانست که مقصود از نار بسیط و آب بسیط آب و نار صوری
نیست که ماده و صورت اثر است که یکی منبع نور وجود و دیگری
منشاء حیات آنها است چنانچه معلم مشابیه این هر دو را در
کتاب لائولوژی شرح کرده است و اشراف نیز اجسام

را هیئات عاشقه میدانند که از تنزلات نور حاصل شده و اگر
 فی الجمله دقتی بکنیم این معنی را بدلائل حسیه میتوانیم مربوط
 ساخت که مبدأ و منشأ کل اجسام آتش سیال است یعنی نور و
 درخش زیرا که انعقاد اجسام صلبه بواسطه تلاقی این حرارت است
 با برودتی سخت و زمین را از این جهت زمین و زمی نامیده اند که
 آتش آن افسرده و سرد شده زیرا زم بمعنی زمهریر است و زمستان
 از آب مأخوذ است و همچنین که مظهر حقایق اجسام نور است
 اعراض آنها نیز مثل الوان و اشکال و رواج و طعوم بواسطه نور
 میباشد و بقای اجسام بسبب قوه جاذبه و میل ترکیبی است که آنها
 از آثار نور میباشد و تأثیر و حرکت در اجسام که مساوق وجود
 تدبیری است نیز بواسطه نور است و منتهای سیر و غایت حرکات
 موالد جسمیه نیز بسوی نور است مانند اینکه مشاهده میکنیم
 حرکات طبیعت نامیه در نباتات منتهی میگردد بتولید ادهان و لبوبی
 که نور است حاله میشوند و در سوره نور و سوره یس و حکایات موسی
 در چند جا تصریح شده که نور و نار از شجره اخضر یا شجره مبارک که
 ظاهر شد و در احادیث اهل بیت و همچنین در ابتدای توره نیز
 مذکور است که اول تجلی از تجلیات آتاریه حق سبحانه نور بود
 که بصورت آتش پدید آمد چنانچه حکیم فردوسی نیز مذهب حکمای
 فارسی را در پیدایش کیهان چنین برشته نظم کشیده است

یکی آتشی بر شده تابناک	میان با دو آب از در تیره خاک
نخستین که آتش ز جنبش دمید	ز گرمیش پس خشکی آمد بدید
وزان پس ز آرام سردی نمود	ز سردی همان باز تری فزود
چو این چار گوهر بجای آمدند	ز بهر سپنجی سرای آمدند
پدید آمد این گنبد تیز رو	شگفتی نماینده نو به نو
فلکها يك اندر دگر بسته شد	بجنبید چون کار پیوسته شد

ستاره بسر بر شدفتی نمود
همی بر شد آتش فروریخت آب
بخاک اندرون روشنائی فرود
همی گشت گرد زمین آفتاب
زدانا شنیدم در گونه این
چه دانست راز جهان آفرین
و از کلمه فررغ در زبان فارسی معلوم میشود که اعتقاد حکمای
ایشان این بوده که از جمیع اجسام تنزلات و تخلیلات است چه فروغ
یا فروز دلالت بفرود دارد و فروهر که به معنی جوهر است
از همی کلمه اشتقاق یافته است.

نتیجه همه بیانات سابق این شد که باید این معنی را زودتر
و بیشتر از همه چیز اعتراف نمود که مبدأ آفرینش گیهان یعنی
واسطه نخستین خلق کینونیات اشیاء نور عشق است که متجلی در ماء
وجود شده (و کان عرشه استقر علی الماء) و عبارتة آخری این همان
تمثیل است که در مرتبه مشیات تنزل کرده چه مشیت بمعنی خوان-
وخواستن مرادف است با عشق و اشیاء همه از مشیت مشتق شده اند
لاجرم در حدیث شریف کنت کنزاً مخفیاً فاجبت ان اعرف فی خلقت
الخلق لکی اعرف محبت سلب آفرینش است چنانکه عات بقای صور
و ترکیب اجسام نیز همان جذبه تا ربه و کشش مخفی است که در
کمون اجزای آنها است و گرنه همه هباء منثور میشدند. در هر
جسمی چندانکه این کشش آتشین روی بتناقص مینهد بهمان درجه فیض
حیات و بقاء از آن صورت قطع میشود هر که این آتش ندارد نیست با
هر آن دل را که سوری نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست
بالجمله مبدأ بودن نور و آتش را از برای عالم جسم از روی
این قاعده میتوان فهمید که ابتدای ظهور هر چیز را در عالم
گیهان بروز و بارقه میگویند و چون این بارقه در اجسام مستقر
نیست پس باید بدینم که مبدأ و منشاء این آتش و نور عرضی کجاست
(بقیه دارد)